

گفتگوی هفتم

امیال به شناخت نیاز دارد و نه به مهار کردن آن

دکتر آندرسون: آقای کریشنامورتی، در گفتگوی قبلی مان، شما این نکته را مطرح ساختید که تمایل و ترس، دو روی یک سکه هستند. من فکر میکنم که ما میتوانیم موضوع صحبت خود در رابطه با ترس را، با صحبت در زمینه امیال تداوم بخشیم. اما آیا ممکن است وجهی از موضوع ترس هنوز مطرح باشد که ما کماکان باید در آن راستا تحقیق نماییم؟

کریشنامورتی: من فکر میکنم که ترس مسئله ای است که زمینه ساز بسیاری از ناراحتیها و غمهایمان میباشد؛ در این زمینه عوامل بسیاری دخیل هستند؛ ایده لوژی ها و خدایان، که همه آنها متاثر از ترس بوجود آمده اند، و اینکه تحت تاثیر این نکته قرار میگیری که هرگز نخواهی توانست از ترس رهایی یابی. و البته همانطور که میدانید، "رهایی از چیزی" و "رهایی"، دو موضوع کاملاً متفاوت هستند، اینطور نیست؟ آندرسون: بله.

کریشنامورتی: از ترس رهایی یافتن یک موضوع است و درمقابل آن، احساس اینکه بطور کامل آزاد باشی موضوعی دیگر.

آندرسون: میخواهید بگویید که مفهوم "رهایی از چیزی" بخودی خود نشانه ای از شرایط تقابل و تضاد را باخود همراه دارد؟

کریشنامورتی: بله. چه "آزاد بودن از یک چیز معین" و یا "آزاد بودن از یک چیزی بطور کلی"، بهرحال زمینه ساز تقابل میشود، چیزی که بمعنی یک تضاد است، یک رودرویی، یک اجبار، یک مبارزه. اگر شما این نکته را خوب درک کنید، میتوانید ببینید که آزاد بودن به چه مفهومی است. نه "از چیز معینی" یا "نسبت به چیزی"، بلکه بطور ساده آزاد بودن، بطور مشخص و عینی. این موضوع شاید قابل تشریح در چارچوب کلمات و یا ایده ها نباشد، احساسی همانند اینکه همه ناراحتی هایت از تو دور گشته اند. و نه اینکه تو در این راستا با مبارزه و جنگیدن آنها را از خود دور کرده باشی. بلکه دیگر هیچ ناراحتی ای اساساً موجودیت نمی یابد و تقابل و تضادی مطرح نخواهد بود. بهمان گونه که ما در آخرین مبحث گفته بودیم: پس از آن، وجود شما در رهایی کامل خواهد بود.

این دو موضوع پایه ای، یعنی لذت و ترس، بنظر میرسد که عمیقاً در ما جای خوش نموده اند. و من فکر میکنم که اگر ما ابتدا به ساکن هیچ درکی از ترس نداشته باشیم، نمیتوانیم به شناخت از امیال خود برسیم. شما در واقع نمیتوانید این دو را از هم تفکیک کنید، اما برای اینکه آنها را خوب مورد مطالعه قرار دهیم، باید آنها را جدا از هم مورد بررسی قرار داد.

آندرسون: بله، آیا نظر شما اینطور است که اگر ما نسبت به ترس شناخت کسب کنیم، دیگر هیچگاه به

اندیشه ای در مورد تمایل نخواهیم رسید؟

کریشنامورتی: طبعاً ما هرگز به فکر تمایل نخواهیم بود. این موضوع درست همانند تنبیه و تشویق است. اگر در اینجا چیزی همانند تنبه نبود، هیچکس صحبتی در باره تشویق بمیان نمیآورد. آندرسون: بله، میفهمم.

کریشنامورتی: به نظر من، اگر ما خواسته باشیم درباره میل تحقیق کنیم، نمیبایست از نگاه خلوص و یا حتی قابلیت انعطاف خود به بررسی آن دست زنیم. درست بهمانگونه که با موضوع ترس برخورد کرده ایم، تلاش خواهیم کرد که در مورد ساختار و خصوصیت تمایل نیز تحقیق و بررسی نماییم. و برای اینکه این کار را دقیق و کاملاً عینی انجام دهیم، میباید هر حالتی از قضاوت و یا تاکیدات خود در مورد تمایل را کنار بگذاریم. میل چیزی است که پیش رویمان قرار دارد. منظور من این است که، اگر من درباره چیزی مایل باشم که تحقیق نمایم، میباید از پیشداوریها و قضاوتهای شخصی خود مبرا باشم.

آندرسون: بر مبنای آنچه که شما بیان کرده اید، «نگاه مستقیم» شروع به تاثیرگذاری میکند، متوجه هستم که منظور شما چیست. کریشنامورتی: بله.

آندرسون: ما عموماً اینطور در نظر میگیریم که ما یک میل معین را جالب می بینیم. حتی از دیگران میپرسیم که: "آیا میتوانم کاری را که موافق میل شماست، برایتان انجام دهم؟" و متأثر از افکار خود دچار تردید میشویم که مبادا نتوانیم انتظاری را برآورده نماییم. و برداشت من نسبت به گفته شما چنین است که لذت نمود کسب آرامش بعد از این انتظار میباشد.

کریشنامورتی: بله همینطور است. آرامش، و احساسی از رضایتمندی. اگر میخواهیم موضوع لذت و تمایلات را مورد بررسی قرار دهیم، لازم است که همه این عرصه های متفاوت را در نظر بگیریم. اما از همان ابتدا میبایست یقین حاصل نماییم که به قضاوت در مورد این لذت یا آن، دست نخواهیم زد. کشیشان و بطور کلی همگان در این زمینه دست به قضاوت میزنند.

آندرسون: بله، موضوع «رها بودن از امیال» همواره موضوع مورد علاقه و توجه ادیان بوده است. حتی میتوان گفت که برای آنها رهایی صرفاً رها بودن از امیال معنی میدهد.

کریشنامورتی: بله. بنابراین میباید موضوع را با دقت خارق العاده ای زیر نظر بگیریم، تا بررسی ما به قانونیت بخشیدن و پذیرش آن منجر نشود و یا با قضاوتهایمان با آن برخورد نکنیم، بلکه در عمل بگونه ای پیش برویم که با توجه و حساسیت کامل موضوع را مورد تحقیق قرار دهیم. برای اینکه بتوانیم اعماق این موضوع را بشکافیم، لازم است ابتدا در نظر بگیریم که میل به چه معنی است.

شیوه عمل انسان هرچقدر اقتصادی تر باشد، جاذبه نسبت بدن بیشتر است و تمایل بدن گستره وسیع تری را بخود اختصاص میدهد. دامن زدن به نیازهای مصرفی و تحریکات اقتصادی در این زمینه، این امیال را بیشتر بسوی خود سوق میدهد. امیال با فعالیتهای تبلیغی مداوماً مورد تحریک و تشویق قرار گرفته و بدینسان تقویت میگردند - من دنبال لغت مناسبی میگردم - بله، آنها امیال را بیدار میکنند.

آندرسون: امیال با فعالیتهای تبلیغی بیدار میشوند، درست است.

۹۹

کریشنامورتی: شما میبینید که این کار در سراسر دنیا روی میدهد. در هندوستان، بعنوان مثال - نه اینکه من هندوستان را مثلاً بهتر از آمریکا میشناسم، چون در آنجا نیز من هیچگاه یک دوره طولانی زندگی نکرده ام، اما بهرحال من هرساله به آنجا سفر میکنم - در آنجا نیز امیال و ارضاء آن میرود که نقش مهمتری در زندگی مردم بازی کند. پیشتر از اینها گرایشی در آنجا در مضمونی از برگشت به گذشته وجود داشته، بالاخص در بین کاست برهمنائی ها، آنها امیال خود را با توجه به مناسکی در همین رابطه و زیر شعار: "به آنچه که در جهان و بطور کلی در جهان مادی رُخ میدهد توجه نکن؛ اینها مهم نیستند. مهم این است که تو حقیقت را بشناسی، برهمن را، واقعیت را و از این قبیل". اما حالا آنقدرها از اینگونه مسائل خبری نیست و این تمایلات هستند که مداوماً بیدار میشوند: بخرید، راضی نباشید که تنها دو تا شلوار داشته باشید، یک دوجین بردارید. احساس تملک توسط فعالیتهای اقتصادی، اهداف مصرفی و فعالیتهای تبلیغی بطور مداوم تحریک و تشویق میگردند.

آندرسون: این فعالیتهای عملکردهای اقتصادی با دامن زدن به ترسی در مورد عدم پاسخ به نیازمندها همراه میباشند، اینطور نیست؟ مثلاً از نظر آنهایی که بعنوان بازرگانان و یا دست اندرکاران اقتصادی فعالیت میکنند، هرزمانی که احساس نمایند تمایلات مردم رو به پائین میرود، تلاش میکنند در دفعات بعدی با تحریکات و تشویقهای قدرتمندتری بمیدان وارد شوند.

کریشنامورتی: به این ترتیب است که ملکه های مد کارشان را پیش میبرند، هر سال آنها را با مد جدیدتری وارد میدان میکنند. و بدینسان تمایلات تشویق میگردند. اگر این موضوع در تمامی گستره عملکردش و با دقت نگریسته شود، نشانه بسیار وحشتناکی جلوی چشم میآید، اینکه چگونه امیال و خواسته ها تحریک و مورد سوء استفاده قرار میگیرند، تمایل به کسب و جمع آوری پول و اموال، زمینه ساز چنین سوءاستفاده هایی میگردد، تمامی دور تسلسل زندگی کنونی از بالا تا پایین نمود یک زندگی لوکس میباشد، که در این میان خواسته ها و امیال باید بدون فوت وقت پاسخ داده شوند، و زمانیکه از تامین خواسته های خود ناتوان میگردی، احساسی از شکست در تو شکل میگیرد. همه این چیزها از خود تاثیر خودویژه ای در موضوع امیال و لذت باقی میگذارد.

آندرسون: آیا فکر میکنید به شیوه ای که ما با این موضوع برخورد میکنیم، زمینه ساز احساس سرخوردگی و شکست میشویم؟ و اینکه همین حالت خود عاملی برای تحریک شدن و مورد تشویق قرار گرفتن میشود؟

کریشنامورتی: بله.

آندرسون: و علیرغم اینکه این احساس شکست به خودی خود یک موضوع پوچ و بی معنی است، و با این همه ما تلاش میکنیم به این باور برسیم که این حالت امری طبیعی است و باید پاسخ مناسب خود را بیابد. حال اینکه این کار ما خود تلاشی در راستایی پوچ و بی معنی است.

کریشنامورتی: درست مانند رفتاری که با کودکان میشود: "ناراحت و اندوهگین نباش، موضوع را جدی

نگیر، بگذار هرکاری که خودشان مایلند انجام دهند." من فکر میکنم که ما، پیش از اینکه در این عرصه بسیار مهم یعنی لذت وارد گردیم، لازم است که ابتدا بطور عمیق و همه جانبه به کنه مسئله میل و خواسته وارد شویم.

۱۰۰

بنظر میرسد که خواسته و میل یک احساس فعال و غیرقابل ارضاء میباشد، فعالیتی بسیار موثر، که در درون ما مداوماً خود را میگستراند. حُب، با این اوصاف خواسته و میل چه معنی دارد؟

آندرسون: آیا میتوانم درخواست کنم که این مسئله را در پیوند با موضوع کشش بسوی چیزی و همزمان مورد بررسی قرار دهیم، همانند آنچه که مثلاً میتوان مانند احساس گرسنگی طبیعی نامید؟ بعضی اوقات این احساس در من شکل میگیرد که در رابطه با این موضوع یک ناروشنی و سردرگمی خاصی وجود دارد. اگر این موضوع تمایل و کشش بسوی چیزی و یا احساس درونی نیاز را در یک کلاس دانشگاهی مطرح نمایم، بعضی ها طبعاً به این نظر خواهند رسید، همانند آنچه که در حالتی طبیعی بروز میکند، اینکه مثلاً یک شیر تمایل پیدا میکند که یک حیوان علف خوار را بکشد، چون او به این کار کشش غریزی دارد. در حالیکه جواب درست با توجه به شناخت من این است که: "نه، این طور نیست، شیر حیوان مربوطه را در ارتباط با حفظ حیات خود شکار میکند، و نه صرفاً برای تمایل به شکار".

کریشنامورتی: من فکر میکنم که کشش و تمایل از یک خانواده باشند.

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: شما میتوانید جسماً نسبت به چیزی کشش داشته باشید، اما همچنین از جنبه روانی نیز میتوان از کشش نسبت به چیزی صحبت کرد، که البته این کشش موضوعی پیچیده تر است. کشش به داشتن رابطه جنسی، و یا در راستایی روشنفکرانه: کشش به کسب دانش. من فکر میکنم که کشش داشتن همانند خواسته و تمایل توسط اعمالی اقتصادی و همچنین توسط مصرف گرایی، دامن زده میشود، آنهم با توجه به عملکرد تمدن کنونی جهان میتوان امروزه آنرا در همه نقاط دنیا متوجه شد و اینکه چه نقش ویژه ای را در روان انسان ایفا میکند - حتی در روسیه نیز همانند سایر نقاط دنیا، این تمایلات مصرفی بهرحال میبایست ارضاء گردد.

آندرسون: بله درست است، علاوه تا ما حتی با شکل آگاهانه تر آن همانند چیزی بنام مُد و غیره

روبرو هستیم.

کریشنامورتی: دقیقاً. بهرحال کشش چیست، و خواسته و تمایل چه مفهومی را میرساند؟ من میل به غذا دارم، چون که گرسنه هستم، این یک حالت طبیعی بروز کشش بسوی مواد غذایی است. من ماشینی را می بینم، چیزهایی درباره اش خوانده ام و حال این میل در من دامن زده میشود که آنرا تصاحب کنم. من خود را پشت فرمان این ماشین و درحال رانندگی آن احساس کرده و حتی دقیقاً میتوانم مجسم کنم که سرعتش چقدر میتواند باشد و یا دارای چه امکانات خاص میباشد. این حالت نیز نمود کشش نسبت به چیزی است.

آندرسون: بله.

کریشنامورتی: پس از اینها فرمی روشنفکرانه از تمایل و کشش نمودار میشود؛ داشتن تمایل به مباحثه

با فردی که بسیار روشنفکر، مطلع و با احساس است، چه مرد و یا زن فرقی نمیکنند. موضوع همان اشتیاق به مناظره است و کشاندن یکدیگر به میدان مباحثه.
آندرسون: بله.

کریشنامورتی: و آنگاه میزان دانش و اطلاعات جمع آوری شده هرکدام را مقایسه میکنند، انگار که در

۱۰۱

مسابقه هوش شرکت کرده اند.

آندرسون: و از یکدیگر امتیاز میگیرند.

کریشنامورتی: دقیقاً. با هیجاناتی زایدالوصف. و پس از آن اشتیاق جنسی مطرح میشود و اینکه بطور مداوم به فکر آن بوده و تمایل بدان بطور مداوم نشخوار میگردد. بدینسان همه این حالات نمودهایی در مضمون فیزیکی، حالات روانی و یا حالات عادی خود از کشش میباشند. احساسی که در شکل ارضاء و یا التهاب بدست میآید. و همه اینها با موضوع تمایلات در پیوند قرار دارند. البته این نکته را هنوز نمیتوانم بطور دقیق بیان کنم که آیا ادیان و مذاهب سازمان یافته و اجتماعات عقیدتی توانسته اند هیچ تغییری در دامن زدن تمایل و اشتیاق به اجرای مناسک خود وارد نمایند؟

آندرسون: من فکر میکنم که آنها دقیقاً اینکار را میکنند. و اگر چه آنها به ساده بودن مناسک خود تاکید میورزند، اما بنظر من برعکس آن، تمامی مراسم آنها همچون نمایشی عظیم پیش میروند.

کریشنامورتی: یکبار برای امتحان هم که شده به یک مراسم مذهبی کاتولیکهای روم بروید، آنگاه خواهید دید که تمامی اعمالی که آنها انجام میدهند، چقدر زیباست، با لباسهایی بسیار فاخر، تمامی ساختار آن نمود زیبایی از یک تئاتر جلوه میکند.

آندرسون: و در یک آن فضائی آسمانی روی زمین ایجاد میگردد، اما بهرحال این مراسم پایان یافتنی است و باید از آنجا خارج شوی.

کریشنامورتی: دقیقاً. و همه اینها توسط سنتها تشویق و تحریک میگردند، با استفاده از اورادی که خوانده میشود، کلماتی همگون، سمبلها، تصاویر، گلها، مواد خوش بو کننده، عود، که همه اینها از قابلیت تحریک کننده خاصی برخوردار هستند.
آندرسون: بله.

کریشنامورتی: و البته اگر شما به این چیزها عادت کنید، تمامی زیباییهای آنها از نظر شما میافتند.
آندرسون: اوه، البته. در حالیکه شما داشتید این موضوعات را بیان میکردید، این نکته به نظرم رسید که چگونه زبان سانسکریت در گوشم بطرزی طنینی اعجاب انگیز دارد، چقدر دکلمه گیتا بصورت آواز زیباست و تمامی حرکات موزون پایین و بالا کردنهای این امواج صوتی – اما اگر شما جلوتر رفته و بخواهید معانی این کلمات را درک کنید، آنگاه با خود خواهید گفت: "اینها چیستند که ما خودمان را با آنها مشغول کرده ایم؟ چیزهای درهم برهمی در شکل کلمات که انتظار داریم چیز خاصی از درون آنها برایمان نمود پیدا کند؟" اما با این همه نمیتوان نادیده گرفت که این شکلی از خودافسونی است، این زبان آنچنان زیباست که نمیتوان آترا مقصر دانست. و انجام همه اینگونه اعمال کماکان تحریک و تشویق میشوند؛ و من نکته ای را در نظر میگیرم که شما

قصد دارید توجه ما را بدان جلب نمایید، اینکه در پشت همه اینها انتظارات و آرزوهای مشخصی قرار دارند که برای حفظ همه این امور نقش خارق العاده ای ایفا میکنند.

کریشنامورتی: طبیعتاً. این موضوع را با فعالیتهای اقتصادی نیز تشبیت میکنند. اگر کشیش ها این موضوع را تشویق نمیکردند، چه بسا که تمامی کار و بارشان درهم فرو میریخت. این پیشبرد مبارزه ای است که تلاش میکنند مردم را با آنچه که برای هر فردی جالب توجه باشد، در پیوند قرار دهند - و این دقیقاً همان

۱۰۲

موضوعی است که اگر خوب به آن بنگریم، متوجه میشویم که چقدر ترسناک است. ترسناک، چون مردم مورد سوء استفاده و اعمال قدرت قرار میگیرند، چیزی که از یک سو تنفر انگیز است و از سوی دیگر بطور یقین برای ذهن انسان بسیار زیان آور میباشد.

آندرسون: بله، من در کلاسهای درسی خودم با این مسائل نیز برخورد میکنم. بعضی اوقات فکر میکنم که اولین بخش (مفتاحیه شعر) یک شعر میتواند با موضوع مورد نظر من جور باشد. و بدین ترتیب شروع میکنم به خواندن و تکرار آن و همینکه به آخر این بخش میرسم، انتظارات هیجان انگیز تر میگردد، دانشجویان با جدیت و بخوبی گوش تیز کرده و به تو گوش میدهند، بسوی تو جذب میشوند و من میبایست ناچاراً دست نگه داشته و تذکر دهم که: "بله، ببینید، ما بدین حالت نمیتوانیم ادامه دهیم، چون شما به آنچه که من میگویم گوش فرا نمیدهید، بلکه چگونگی تلفظ و ملودی آنرا در نظر میگیرید. و اگر من اینرا بسیار بد میخواندم، شاید شما اصلاً گوش نمیدادید. شاید از آن بجای خود متنفر میشدید، درست همان حالتی که هم اکنون رضایت خاطر شما مبنا قرار گرفته است." دانشجویان بمن اعتراض میکنند که چرا بیش از این برایشان چنین اشعاری نمیخوانم و این واقعیت کاملاً و بطور بارز به چشم میآید که آنها در این زمینه اساساً کار اصلی را شروع نکرده اند. و بدینسان شما با این مسئله روبرو میشوید که آنها تنها از شما متقاضی چیزهایی شیرین و دلپذیر میگردند!

کریشنامورتی: بله، طبیعتاً. بنابراین ما دو چیز داریم، تمایل و کشش، در این راستا ما موضوع را کمی مورد بحث قرار داده ایم - اما خود میل و خواسته به چه مفهومی است؟ من چیزی را میبینم و بعداز آن مایلیم که آنرا داشته باشم، یک لباس شیک، یک بالاپوش، یک کراوات، احساس اینکه مایلیم چیزی در تملک من قرار گیرد، الزامی که مرا به دستیابی چیزی و یا کسب یک تجربه مشخص سوق میدهد، اشتیاق اینکه دست به کاری زنم که رضایتمندی خارق العاده ای نصیب نماید. این رضایتمندی میتواند در خرید یک کراوات و یا یک بارانی باشد و یا در این واقعیت که شما با یک زن مایل باشید که بخوابید. اما موتور پشت آن همان میل و خواسته است. میل من شاید به داشتن یک خانه سمت بگیرد، برای فردی دیگر به یک ماشین، و یا اینکه به دانش معینی دسترسی پیدا کند، و برای فردی دیگر به سمت خدا و یا اینکه جایگاه یک مرجع را داشته باشد. در نمود بیرونی همه آنها یکسان هستند. ظاهراً چیزهایی که ما به آنها تمایل پیدا میکنیم، از هم متفاوت جلوه میکنند، اما خواسته یکی است. یکی را من خودنمایی مینامم، دیگری را کم ارزش، واقعی و یا احمقانه. اما در همه اشکال بروز آن این میل و خواسته است که بنیادی ترین موتور انرژی آن است. با این اوصاف خواسته به چه معنی است؟ چگونه چنین اشتیاق قدرتمندی شکل میگیرد، چگونه پیشرفت کرده و تکامل

مییابد؟ متوجه منظورم میشوید؟ خواسته چیست؟ چگونه این حالت در هر یک از ما بروز میکند؟
آندرسون: اگر حرفهای شما را خوب درک کرده باشم، شما بین آنچه که ما بعنوان مثال کشش بسوی مواد غذایی برای رفع نیازمندیهای طبیعی خود در نظر میگیریم، بعنوان فرمی از میل و خواسته، با میل و جاذبه ای که ما حال مورد بحث قرار داده ایم، چیزی که بعضی اوقات «تصنعی» است، تفاوت قائل میشوید. من نمیدانم شاید شما مایلید از این ترم استفاده کنید.

کریشنامورتی: آیا اینطور نیست که اشکال متفاوتی از میل و خواسته نمود مییابند؟

۱۰۳

آندرسون: بله. اشکال مختلفی وجود دارند.

کریشنامورتی: شکل بروز میل و خواسته ما میتواند با توجه به علایق شخصی و ویژگیهای خصوصی ما تفاوتی داشته باشد، و یا متأثر از شرطی بودنهایمان، و از این قبیل. ما یکبار به چیزی و بار دیگر به چیزی دیگر تمایل پیدا میکنیم. اما آنچه که میخواهم برایم مشخص شود این است که: خود میل چیست؟ چگونه شکل میگیرد؟ من فکر میکنم که این سوال به اندازه کافی روشن است.

آندرسون: منظورتان اینست که این احساسی که شما را به چیزی نیازمند میکند؟

کریشنامورتی: نه، من سوال میکنم: اشتیاق چیست؟ چگونه شوق شکل میگیرد؟

آندرسون: پس از طرح این سوال آیا مییابد به خود برگشت؟

کریشنامورتی: بله، من از شما سوال میکنم، این موضوع چگونه خود را تحول میبخشد، این اشتیاق قدرتمندی که نسبت به چیزی بروز میکند و یا مشخصاً بدینسان نیز که گاهی حتی تمایل پیدا میکنی که هیچ اشتیاق و میلی در تو نباشد؟ من فکر میکنم که این موضوع روشن است: شکل گیری تمایل بدین گونه است که ابتدا این مسئله با یک مشاهده چشمی آغاز میشود و با حساس شدن یکی از حواس این روند ادامه مییابد، بعد از آن شکلی از تماس بوقوع میپیوندد و این اشتیاق و میل از آن سر برون می آورد. این روندی است که بدینسان پیش میرود، اینطور نیست؟

آندرسون: اوه البته، حالا برایم مشخص شده که منظور شما چیست.

کریشنامورتی: مشاهده، حساس شدن، تماس، میل.

آندرسون: و در ادامه، اگر این اشتیاق ناکام گردد، اندوه ببار میآید. موضوع تمامی ارزشمندی خود را از دست میدهد.

کریشنامورتی: و بعد از آن است که همه آن چیزهای دیگر بروز میکنند، وحشیگری، خشونت و امثالهم. همچنین به این دلیل است که در سراسر جهان مذاهب و تارکین دنیا، گفته اند: نباید هیچ میلی در شما باشد، امیال تان را کنترل نمایید، زیر فشار نگه دارید. و یا، اگر شما قادر به چنین کاری نیستید، سعی کنید آنرا به فرازی بالاتر بکشانید — بسوی خدا، روشنایی، حقیقت، و یا هر چیزی دیگری از این قبیل".

آندرسون: اما این هم خود شکل دیگری از بروز میل و خواسته است، تمایل به اینکه دیگر هیچ میلی

در شما شکل نگیرد.

کریشنامورتی: دقیقاً.

آندرسون: پس در چنین راستایی هیچگاه از دایره مربوطه خارج نخواهیم شد.

کریشنامورتی: بله البته. اما ببینید، آنها گفته اند: تمایلات خود را کنترل کن، چون برای اینکه به خدا برسی به انرژی نیاز داری و اگر بدام امیال و خواسته ها گرفتار آبی، در دریایی از غمها و آشفتگی ها غرق میشوی، طوری که تمامی انرژی خود را از دست خواهی داد. بنابراین امیال خود را کنترل کن، آنها را مهار کن، زیر فشار نگهدار." من چنین رفتاری را در بسیاری مناطق و در زمانهای مختلف دیده ام. در رم، کشیشان در حالی که کتاب آسمانی خود انجیل را در دست دارند، پشت سر یکدیگر دور یک دایره میچرخند، هرگز جرئت نمیکنند که مبادا چشمانشان متوجه این سو و آن سو گردد، به مطالعه ادامه میدهند، چون آنها همواره خود را

۱۰۴

در معرض این خطر مجسم میکنند که مثلاً توسط کسی و یا مثلاً توسط یک زن، یک خانه زیبا، یا یک لباس مناسب تحت تاثیر قرار گیرند؛ بنابراین با خواندن کتاب خود را مشغول کن، نباید خود را بهیچوجه در معرض خطر قرار داده و یا قصد کنی خود را بیازمائی. امیال خود را در کنترل خودت نگهدار، زیرا که شما برای رسیدن به خدا به انرژی نیاز دارید. بدین ترتیب میتوان گفت که میل با مشاهده آغاز میشود - مشاهده بشکل دیدن، حساس شدن حواس، تماس، و سپس شکل گیری خواسته. بدین گونه عملکرد این پروسه پیش میرود.

آندرسون: بله. و آن هم کماکان توسط یادهای سپرده شده به حافظه قوی تر و مستحکم تر میگردد.

کریشنامورتی: بله همینطور است که میگویید.

آندرسون: آنچه که شما هم اکنون بیان داشته اید، تاثیر ویژه ای در من ایجاد کرده است. آن کتاب، انجیل، بهر حال چیزی بیرون از موجودیت من است؛ افرادی را که شما درباره آنها صحبت کرده اید، با چنین برخوردی در رابطه با امیال خود، انگار آنها را همانند اسبهای مسابقه اسب دوانی، در خط مسابقه قرار داده تا در راستاهای مورد نظر خود بتازند.

کریشنامورتی: و از آن کتاب بعنوان چشم بند برای این اسبان استفاده میکنند! انجیل همچون چشم بند

میبایست روی چشمان این اسبان قرار گیرد.

آندرسون: بله، من متوجه هستم. اما آنچه که مرا بسیار تحت تاثیر قرار میدهد این است که، ما در

چنین حالتی هیچگاه حتی یکبار هم شده بی دغدغه به پیرامون خود نگاه نمیکنیم.

کریشنامورتی: و این تنها کار درست در چنین حالتی خواهد بود.

آندرسون: بله، اینکه خیلی ساده به امیالمان نگاهی بیاندازیم.

کریشنامورتی: بطور اتفاقی یکبار در هندوستان پشت سر یک گروه از شاگردان مدارس مذهبی حرکت

میکردم. آنها افرادی بسیار جدی بنظر میرسیدند. یکی از استادان پیر به همراه عده ای از مریدانش به بالای تپه

ای رفتند و من هم بدنبالشان رفتم. آنها حتی یک لحظه بسوی آسمان روشن و نیلگونی که بسیار زیبا و حیرت

انگیز بود، نگاه نکردند، به اعجابهایی که در ترکیب رنگ آبی آسمان و کوهستانها نمود یافته بود، بسوی

رنگهای زیبایی که سبزه ها و درختان به خود گرفته بودند، به پرندگان و آبی که در آنجا جاری بود - به این

زیبائیها حتی یک لحظه هم نگاه نکردند. آنها سرشان را پائین انداخته و همزمان در حین راهپیمائی کلماتی را

بزبان سانسکریت ادا میکردند؛ آنها بدینسان به راه خود ادامه داده و هیچ توجه ای نه به طبیعت و نه حتی به

رهگذرانی که از کنارشان میگذشتند، نشان نمیدادند. چون تمام زندگی آنها فدای این کنترل‌ها نسبت به امیال خود شده و این خواسته که قادر باشند در این راستا به تمرکز دست یابند. امیال و خواسته‌ها برای این افراد نقش منحرف‌کننده و منفی ایفا میکند.

آندرسون: طبیعتاً.

کریشنامورتی: برای اینکه آنها میترسند. "اگر من به اطرافم بنگرم ممکن است که چشمم به یک زن بیافتم، و بدینسان ممکن است که از من گناهی سربرزند." بدینسان متوجه میشویم که میل و خواسته چیست و در این میان کشش به چه معنی است؛ آنها بهر حال از یک نوع میباشند.

آندرسون: بله. آیا فکر میکنید داشتن اشتیاق به چیزی، تمرکز یافته همان میل و خواسته است؟

۱۰۵

کریشنامورتی: بله، اینگونه هم میتوان آنرا بیان کرد. اما آنها کماکان با یکدیگر در یک راستا قرار دارند، آنها دو شکل مختلف از یک عملکرد معین میباشند. حال ما با این مسئله روبرو هستیم: آیا اساساً لازم است که امیال خود را مهار نماییم؟ متوجه سوال هستید؟

آندرسون: بله، من این سوال را برای خودم مطرح میکنم، چون من از مباحثه‌های کنونی خودمان یاد گرفته‌ام که هرزمانی که شما یک سوالی را طرح میکنید من شروع به تجزیه و تحلیل آن کرده و تلاش میکنم که به یک نتیجه‌ای برسم که به آنچه که پیش از این مورد نظر بوده ربط داشته باشد، و البته با این کار و در این راستا حتی به یک جواب مشخص نیز دست نمی‌یابم.

کریشنامورتی: ببینید، نظم و ترتیب و یا همان دیسپلین شکلی از تحت کنترل و زیر فشار قرار دادن خواسته‌ها و امیال است؛ حال این مقررات میتوانند مذهبی باشند، متعصبانه و یا آزادانه، دیسپلین همواره به کنترل و مهار تکیه دارد. علاقه خود را کنترل کردن، تمایلات و خواسته‌های خود را مهار کردن، افکار خود را تحت کنترل قرار دادن؛ و این کنترل آرام آرام از تحرک آزادانه انرژی میکاهد.

آندرسون: بله، و درست در همین رابطه در اوپانیشاد برای کسانی که خواسته باشند کنترل امیال و غرایز خود را برای خود توجیه نمایند - تحت کنترل گرفتن تمامی غرائز از همان ابتدای بروز آن - موضوع به روشنی توضیح داده شده است.

کریشنامورتی: میدانم، خوب میدانم. این چیزی است که ندیدنی و ناپیداست، در هندوستان، تاثیر آن بالاخص روی همه این سالکین و طلبه‌ها و این مریدان که پیش من آمده‌اند - در آنجا به این افراد تارک دنیا میگویند: «درویش» - باورنکردنی است. چندسال پیشتر از این یکی از این درویش پیش من آمد، زمانی که هنوز خیلی کم سن و سال و حدوداً پانزده ساله بود، زندگی خانوادگی و خانواده‌اش را رها کرده و زندگی خود را وقف جستجوی خدا کرده بود. او همه زندگی‌اش را رها کرده و لباس درویشی به تن نمود. اما وقتی که سنش بالاتر رفت، خصوصاً در سنین هیجده و نوزده و بیست، تمایلات جنسی در او بسیار فعال گردید. او به پاکی و نجابت قسم یاد کرده و با خود عهد و پیمان بسته بود، بهمان گونه که همه درویش انجام میدهند. و او توضیح میداد که چگونه این نیاز جنسی در او شعله‌خامانسوزی از حسرت و درد را شکل داده بود، هر روز بدتر و قوی‌تر از روز قبل، در خواب و خیالاتش، و یا زمانی که او در راه بود، و یا از کنار خانه‌ها با آن

کشکول گدایی اش میگذشت. میدانید با خودش برای کنترل خود چه کار کرد؟ او تقاضا نمود تا آلت تناسلی اش را قطع کنند. بله تمایل او به یافتن خدا تا این حد در او قوی بوده؟ - متوجه هستید؟ - یک ایده، و نه واقعیت آنچه که در جان او عملکرد داشته است.

آندرسون: و نه آنچه که عملاً در وجود او جریان داشته است.

کریشنامورتی: او بهرحال بعد از شرکت در چند جلسه سخنرانی های عمومی، پیش من آمده بود. او با چشمانی اشکبار پیش من آمد و گفت: "واقعاً این چه کاری بوده که من انجام داده ام؟ این چه بلائی بود که سرخود آورده ام؟ این کار برگشت ناپذیر است، من هیچگاه مجدداً دارای ارگانسیم از دست داده خود نخواهم شد، کار از کار گذشته است." البته این یکی از تندروانه ترین حالتها بوده، اما بهرحال همه انواع کنترلها در چنین راستاهایی پیش میروند.

۱۰۶

آندرسون: «اورجینیو»، کسی که اولین متفکر دینی مسیحیت محسوب میشود، خود را عقیم نمود، بر اساس درکی غلط از این گفته عیسی - البته به برداشت من از این قضیه - "اگر دستت مزاحم توست، آنرا قطع کن".

کریشنامورتی: بنظر من اعمالی از این دست کاملاً جنایتکارانه است، صرفنظر از اینکه چه کسی چنین حکمی را صادر کرده.

آندرسون: و دقیقاً مثل همان درویش، کسی که شما درباره او صحبت نمودید، «اورجینیو» نیز پس از مدتی از کار خود پشیمان گشته بود و به این شناخت دست یافت که این کار کمترین معنی و مفهومی ندارد. آیا آن درویش در میان اشکهای مملو از حسرتش به شما توضیح نداد که در تداوم راهی که برگزیده بود آیا هیچ دستاوردی هم نصیبش شده یا نه؟

کریشنامورتی: برعکس. او میگفت: "کارم بسیار تاثر انگیز و اسفبار بوده. من کار غلطی کرده ام." او حال قادر بود که در مورد این کار تجسمی واقعی داشته باشد و اینکه این عمل هیچ تاثیری در بالا و پائین رفتن امیال و خواسته هاش ندارد
آندرسون: بله، هیچ تاثیری نداشته است.

کریشنامورتی: من بکرات با چنین نمونه هایی روبرو بوده ام، نه البته چنین حالتی از خود آزاری و یا کنترل خود، اما بهرحال حالاتی دیگر که خودشان را در راستای یک خواسته، یک ایده، یک سمبل و یا شیوه درک معینی از یک موضوع مورد اذیت و شکنجه قرار میدادند. ما اغلب با آنها به صحبت مینشستیم و عموماً آنها شروع به درک این نکته میکردند که با خود چکار کرده اند. من کسی را میشناختم که یک موقعیت ممتاز در دستگاه دولتی داشت؛ در سحرگاهی او از خواب بیدار شده و بفکر فرورفت: "رفتارم در سالن دادگاه بگونه ای است که انگار من میدانم حقیقت چیست و از این زاویه اعمال دیگران را مورد قضاوت قرار میدهم و آنها حتی نمیدانند که به چه دلیلی مورد مجازات قرار میگیرند." در صبحی دیگر او با خودش این گفته ها را زمزمه کرد: "همه اینها اشتباه است؛ من باید به معنی و مفهوم حقیقت دست یابم." پس از آن او شغلش را رها کرده و بیش از بیست و پنج سال در اطراف و اکناف پرده زده و به سیر و سیاحت پرداخت که به

حقیقت دست یابد. همانطور که میدانید چنین افرادی در عین حال انسانهایی بسیار جدی هستند.

آندرسون: اوه البته.

کریشنامورتی: آنها به سادگی و سبکسرانه با موضوع درگیر نمی شوند که مثلاً زندگی تداوم عملکرد یک ماتراست و از این قبیل موضوعات ساده لوحانه. این فرد را یکی از دوستانش به سخنرانی های عمومی ما آورد. و روز بعد او به دیدارم آمد. او گفت: " شما کاملاً درست میگویید. من بیش از بیست و پنج سال برای دستیابی به حقیقت مراقبه کردم و اینکار شکلی از افسون کردن خود و تحت هیپنوتیزم قرار دادن خود بوده است، دقیقاً بهمانگونه که شما گفتید. من بشدت مسحور و در بند ساختاری از کلمات بودم که از خودم بوده، افکار فورموله شده خودم و با تمام تلاشهایی که در این راستا پیش برده ام، نتوانستم از آنها رها شوم". متوجه شدید؟ در اینگونه مواقع تنها مشاهده مستقیم و وجود اشتیاقی عمیق میتواند او را به این باور برساند که راه انتخابی او راهی غلط بوده است.

۱۰۷

آندرسون: دقیقاً.

کریشنامورتی: و حتی نه اینکه اشتیاق، بلکه بیش از هرچیزی همان مشاهده مستقیم و مشخص اهمیت دارد. بنابراین، اگر شما همه اینها را همراه هم و بیکباره ببینید، در یک هماهنگی بدون حد و مرز - بعنوان مثال نه همانند واکنشی که براساس روش زندگی کاتولیکهای ویکتوریائی باشد - بلکه جهان را با همه سطحی بودنها و همه عامی گریهایش، آنگاه واکنش تو این خواهد بود که همه اینها را بدور میافکنی، و میگویی: " کاری بکار اینگونه مسائل ندارم". اما دقیقاً و در هر حال توسط امیالت تحریک میگردی، همه غدد درونی تو تحریک میگردند، چیزی که نمیتوانی همه آنها را نابود کنی. بهمین دلیل در این زمینه گفته میشود که: " خودت را کنترل کن، مواظب باش که با یک زن تماس نداشته باشی، به بالا نگاه نکن، چون آسمان بقدری زیباست که ممکن است توسط این زیبایی، زیبایی یک زن در درونت تداعی گردد، و یا ترا به زیبایی یک خانه بکشاند، و یا یک صندلی که تو میتوانی در زمان نشستن روی آن احساسی عمیق از آرامش داشته باشی. بنابراین نگاه نکن، خود را مهار کن". میفهمید که منظورم چیست؟

آندرسون: بله، دقیقاً.

کریشنامورتی: از سویی با توجه به چنین صبر و شکیبایی بی حد و مرز، بصورت واکنشی برای زیر فشار و تحت مهار قرار دادن خود، و از سوی دیگر دنبال نمودن و شکار این ایده که آنها خداوند مینامیم؛ و تلاش برای دستیابی به این ایده، خود به مهار تمامی امیالت منتج میشود. در اینجا فرد دیگری هم بوده که من او را میشناختم؛ کسی که در سن بیست سالگی خانه اش را ترک نمود. او در واقع آدمی بسیار جالب توجه بود. زمانی که پیش من آمد هفتاد و پنج ساله بود؛ در بیست سالگی اش از خانه اش گریخت، همه چیز را کنار گذاشته و از استادی به استاد دیگر مراجعه کرده بود. - من مایل نیستم که از کسی نامی ببرم، فکر میکنم که کار درستی نباشد - او پیش من آمده و در مورد بسیاری افراد صحبت میکرد. او میگفت: " من پیش همه این آدمهایی که خود را مرجع مذهبی و حق و حقیقت میدانند، رفته ام با این سوال که آیا آنها میتوانند به من کمک کنند که خدا را بیابم؟ من از بیست سالگی تا امروزه که هفتادوپنج ساله هستم تمامی هندوستان را

زیر پا گذاشته ام. من آدمی جدی هستم، اما حتی یکنفر از آنها نتوانستند به من حقیقت را بنمایانند. من نزد معروف ترین آنها رفته ام، از فعالترین فعالان مسائل اجتماعی گرفته، تا کسانی که بدون لحظه ای مکث درباره خدا صحبت میکنند. بعد از اینهمه سالها به خانه خود برگشته و میبینم که هیچ چیزی نیافته ام. و حال پیش شما آمده ام، او ادامه میدهد: "و شما بهیچ وجه درباره خدا صحبت نمیکنید. شما هیچگاه درباره راهی بسوی خدا حرفی بمیان نمیآورید. شما درباره مشاهده هوشمندانه و با وضوح حرف میزنید. دیدن آنچه که هست و آنچه که در بطن آن موجود است. و آنچه که در بطن آن نهفته است، همان حقیقت است، و نه آنچه که بطور ساده هست." او هفتاد و پنج سال داشت.

آندرسون: بیش از پنجاه و پنج سال در چنین راهی بوده.

کریشنامورتی: در اروپا چنین کارهایی نمی کنند، که مثلاً سالها در راه باشند. او دقیقاً در راه بود، از روستایی به روستای دیگر و همواره تهیدستانه و مانند گدایان. من بطرزی عمیق تحت تاثیر قرار گرفته بودم، وقتی که او این مسائل را برایم بازگو نمود، اشک بی اختیار از چشمانم سرازیر میشدند - تمامی زندگی خود را در

۱۰۸

چنین راههایی به هدر بدهی، بهمانگونه که بعضی دیگر در کار تجارت و بازرگانی میکنند...
آندرسون: بله.

کریشنامورتی: ... پنجاه سال هر روز از پس روزی دیگر به دفترکار خود رفتن و در پایان مردن. اینها دقیقاً شبیه هم هستند، امیال خود را ارضاء کردن، پول، پول و بازهم پول، کماکان چیزهای بیشتری را به تملک خود درآوردن. و بدینسان کمترین تاثیری روی هیچ چیز نداشتن و حتی یک جابجائی ساده نیز در میان اشیاء بوجود نمی آوری.

آندرسون: بله، دقیقاً آنها شبیه به هم هستند اما در فرمهای مختلف.

کریشنامورتی: اگر شما همه این مسائل را یکبار به خوبی در نظر بگیرید، کاملاً متوجه اسفناک بودن آنها میگردید، آنچه که مردم با خود و با دیگران انجام داده و یا میدهند و اگر شما همه آنها را خوب ببینید، برای خود این سوال را بدون فوت وقت طرح میکنید که چگونه میتوان در عین وجود امیال، زندگی را پیش برد. شما نمیتوانید از آن دوری کنید، این امیال و خواسته ها یک واقعیت هستند. به محض اینکه من چیزی را میبینم، یک گل زیبا، که مرا به اعجاب میاندازد، چیزی که بدان علاقه مند هستم، اینکه مایلم از بوی آن لذت ببرم، از زیبایی گلبرگهایش، از خصوصیات منحصر بفرد این گل، و غیره و غیره، و پس از آن از خود سوال میکنم: "آیا امکان دارد بتوانم زندگی خود را بدون اینکه خواسته و تمایلی را تحت کنترل قرار دهم پیش ببرم؟"

آندرسون: اگر به زندگی ناراحت کننده ای که شما بدانها اشاره نموده اید، نگریسته شود طرح این سوال منشاء ترس و دلهره میگردد. و من از زاویه دید فردی به این قضایا نگاه میکنم که چگونه چنین افرادی به احساس شکست خود عادت میکنند، بهمانگونه که این شخص انجام داده، آنهم بعد از آنکه وی بیش از پنجاه و پنج سال تمامی اطراف و اکناف را زیر پا گذارده است. و اگر، در زمانی که شما این سوال را مطرح ساختید،

جوابش آن باشد که تمامی آنچه را که مورد تحقیق و بررسی در طی پنجاه و پنج سال سیرو سیاحت خود بدست آورده، باید کاملاً و به تمامی دور بریزد، آنگاه باید، بنظرمن، بسیاری از این افراد در جای خود از وحشت میخکوب گردند.

کریشنامورتی: و این مسئله همچنین در وجه دیگری بسیار ظالمانه و بیرحمانه است. او در این راه بیش از پنجاه و پنج سال عمرش را گذاشت، و حال در یک لحظه درمییابد که چه کار بیهوده ای انجام داده. بدون کمترین وحشتی از فریب و نیرنگ. آندرسون: اوه بله، البته.

کریشنامورتی: بدون اینکه خود را با امیدواریهای بیهوده بخواهد فریب دهد، چیزی که ناشی از حيله گریهای سنتها، و یا از همه این استادانی است که گفته اند: "خود را مهار کن، خود را کنترل کن". و پس از همه اینها با تو برخورد کرده و تو رو به او کرده و میگویی: "چه نقش و تاثیری از این مهار خود و کنترل خود نصیب تو شده؟"

آندرسون: من فکر میکنم که دارم حال به آرامی شروع میکنم به احساسی عمیق از اینکه به چه دلیلی شما میگویید: "به بطن قضایا نظر بیانداز". اگر او بعد از این اولین شوک و تکان برنگردد، او هرگز نخواهد توانست به عمق مسئله پی ببرد.

۱۰۹

کریشنامورتی: ما در همین رابطه با هم صحبت کردیم، ساعتها طولانی و عمیقاً مسائل را مورد بررسی قرار دادیم. او به آرامی قادر گردید به شناختی در این زمینه دست یابد. ما در واقع نمیتوانیم عمیقاً به درک مفهوم لذت دست یابیم، اگر که پیشاپیش شناختی در عرصه عملکرد و ساختار کشش و تمایل نداشته باشیم، دو موضوعی که کم و بیش خود ویژه هستند.

آندرسون: بله، متوجه هستم که دلیل شما برای چنین بنیانی چیست، آنهم پیش از بررسی جهات مختلف این موضوع همانند دو روی یک سکه.

کریشنامورتی: برای اینکه لذت و ترس برای تک تک انسانها موضوعی پایه ای و اساسی هستند. این حالتی همانند تنبیه و تشویق است. یک کودک را نه با تنبیه بلکه با تشویق بزرگ کن. چیزی که بسیاری از روانکاوها و روان پزشکان از آن دفاع میکنند، خودتان بهتر میدانید.

آندرسون: اوه البته، آنها تحت تاثیر آزمایشات پاولوف با آن سگهایش، قرار دارند.

کریشنامورتی: با سگهایش و یا با غازهایش. "این کار را باید انجام دهی، آن کار را باید نادیده بگیری". بنابراین، در صورتی ما به شناخت در مورد ترس، شناختی عمیق از جنبه تحقیقی از آن، دست مییابیم، که بتوانیم ببینیم واقعیات کدامند و اینکه آیا ذهن ما قادر خواهد بود که بر آنها محاط بوده و بطور همه جانبه از ترس رهایی یابد یا نه. و همچنین به شناخت نسبت به لذت، دقیقاً در لحظه بروزش دست یابیم، چون لذت امر بسیار خارق العاده ای است؛ چیزی زیبا را دیدن و از آن لذت بردن — چه چیزی میتواند با آن مقابله کند؟

آندرسون: هیچ چیز.

کریشنامورتی: اما خوب مجسم نمایید که چه چیزی همراه آن مطرح میشود!
آندرسون: بله. ذهن ما نقش ما را در این قسمت بازی میکند. من با خودم میگویم: "در اینجا خطائی
نمی بینم، بنابراین نباید کار بدی در میان باشد"، اما این مفهوم را نیز نمی رساند که من الزاماً بدان باور دارم.
و درست زمانی که شما در مورد کنترل امیال توسط برخی افراد آنهم با تمامی توانائی ها و قدرتشان صحبت
میکردید، به این موضوع فکر میکردم که...

کریشنامورتی: با امیال خود مقابله کردن دقیقاً سمت گیری و تمایل به قدرت است.
آندرسون: آیا میخواهید به این نکته اشاره کنید که از کنترل و یا دوری از امیال، در نهایت میخواهیم
خودمان را به داشتن چنین نیرو و قدرتی مطمئن سازیم؟
کریشنامورتی: بله، بله.

آندرسون: من میفهمم. این بسیار مسخره و وحشتناک است.
کریشنامورتی: اما این واقعیت است. این حالتی است که همواره روی میدهد.
آندرسون: اوه البته. اما این عمل از همان اوان کودکی با ما همراه بوده است.
کریشنامورتی: بله دقیقاً همینطور است که میگویید. هر مجله ای را که در دست بگیری، همواره در آن
با یک آگهی تبلیغاتی به همراه عکسی نیمه لخت از زنی روبرو میشوی. لذت با این وصف درست همانند ترس در
روان انسان پایه های قدرتمندی دارد.

۱۱۰

آندرسون: بله البته.
کریشنامورتی: و اجتماع که بنوبه خود کاملاً غیراخلاقی است، مداوماً تکرار میکند که: "خود را مهار
کن، امیالت را کنترل کن." از یک سو احزاب طرفدار مذاهب بر این کنترل تاکید میکنند و از سوی دیگر احزاب
موافق فعالیتهای اقتصادی میگویند: "امیال خود را مهار کردن؟ حرفش را نزن! لذت ببر، بخر، بفروش!"
میفهمید؟ و در این میانه ذهن انسان به خودش میگوید: "که اینطور! احساس درونی ام مرا بسوی لذت میکشاند
و من مایلیم که آنرا پاسخ دهم. اما شنبه چطور، و یا یکشنبه، و یا دوشنبه، و یا هرروز دیگری که در نظر
بگیرید، من خود را وقف خدا خواهم نمود." خوب متوجه شده اید؟
آندرسون: بله.

کریشنامورتی: و این بازی کماکان ادامه مییابد، بگونه ای که همواره پیش رفته است. با این اوصاف،
لذت یعنی چه؟ چرا باید کنترل شود؟ من نمیگویم که این کار درست و یا غلط است، بگذار از همین ابتدا این
نکته روشن باشد که ما لذت را مورد قضاوت قرار نمیدهیم، ما نمیگوییم که باید بگذاری آزادانه پیش برود و
یا اینکه آن را تحت فشار و کنترل قرار دهی و یا مورد تائید و تاکید قرار گیرد. تلاش ما روی این نکته است
که به شناخت آن دست یافته و متوجه شویم که چگونه این امر در زندگی انسان دارای چنین اهمیت خارق العاده
ای شده است. لذت از اینکه مرجع و مبنایی برای دیگران باشی، لذت از رابطه جنسی، از تملک، از علم، از
قدرت...

آندرسون: و نسبت به آن بالاها، لذتی که به مفهوم خلوص و بی پیرایه گی میباشد...

کریشنامورتی: لذتی خالص، بله همینطور است.

آندرسون: ... این وجهی است که متفکرین دینی بعنوان اموری مربوط به آینده صحبت میکنند. کریشنامورتی: بله.

آندرسون: این نکته برایم بسیار جالب است؛ حتی در لابلای آوازه‌های مذهبی مربوط به سیاهان نیز میشوی: "زمانی که در آن بالاها به امور ما رسیدگی میگردد، مایلم که من نیز در آنجا باشم". زمانیکه در آن بالا به اعمال انسانها رسیدگی میشود، خود به معنی آخرالزمان است. و تو بشدت میترسی که مبادا به اندازه کافی خوب نبوده باشی، و در زمان ... کریشنامورتی: زمانیکه...

آندرسون: بله، بنابراین خود را با شنبه‌ها و یکشنبه‌ها همگام کرده و حق بیمه خود برای آن دنیا را ادا میکنی، آنهم تنها در همین دو روزی که شما نیز بدان اشاره نموده‌اید. اما اگر آنها میچ مرا در روزهایی عادی و غیراز این دوروز بگیرند، چه پیش خواهد آمد؟

کریشنامورتی: و به این ترتیب، لذت، ارضاء و شادی، این سه چیز و علاوه بر آنها خوشبختی مطرح میشوند. جذب چیزی شدن، شادمانی بی حد و حصر، و احساسی از یک رضایتمندی عمیق. حال لذت چگونه خواهد توانست خود را در پیوند با ارضاء قرار داده و تا حد شادمانی و مسرت عمیق و خوشبختی بالا بکشد؟ آندرسون: بله، ما ترس را بهرحال مورد بحث قرار داده بودیم، اگر چه کماکان نمیتوان از آن روی برگرداند. بهرحال منظورم این نبوده.

کریشنامورتی: نه، ما در آن زمینه کاملاً تا عمق قضیه پیش رفته ایم، ما جابجایی از یکی به دیگری

۱۱۱

را دیده ایم، این لذتی نخواهد بود که خود را از ترس مبرا و جدا بداند. شما زمانیکه یک چیز زیبا را میبینید، شاد میشوید، این شادمانی است. و اگر شما حساسیت بیشتری بخرج دهید، و بیشتر از معمول توجه داشته باشید، اگر شما در پیوندی عمیق با طبیعت قرار گیرید - که متأسفانه تعداد اندکی چنین میکنند، آنها نیز شاید بخاطر تشویق و یا تحریک است که به طبیعت علاقه نشان میدهند. زیرا شما تنها زمانی پیوند حقیقی خود با طبیعت را حس خواهید کرد که در لحظه دیدن یک زیبایی خارق العاده و بعنوان مثال یک کوه با همه سایه‌ها و دامنه‌ها و دره‌هایش، و زمانیکه پی میبرید این کوه چه چیز اعجاب‌انگیزی است، و همزمان به یک شادمانی بی حد و حصر دست خواهید یافت. و حال توجه کنید که در اینجا چه اتفاقی روی میدهد: در لحظه مربوطه چیزی وجود ندارد جز آن شادمانی مورد بحث. بزبان دیگر: زیبایی یک کوه، یک دریاچه و یا یک درخت روی یک تپه، تاثیر این زیبایی، پیوند مرا از همه چیز قطع میکند. آندرسون: اوه یقیناً.

کریشنامورتی: و در آن لحظه هیچ جدایی معینی بین تو و آن فضا و شرائط وجود ندارد، و تو به گستره عظیمی از خلوص و ارضاء ناشی از آن آگاه میشوی و بر آن محاط میگردی. آندرسون: دقیقاً.

کریشنامورتی: و پس از آن تمامی آنچه را که در تو روی میدهد، میتوانی ببینی.

آندرسون: حال این نکته کاملاً مشخص شده که ما در واقع امر به نقطه ای رسیده ایم که از آنجا میتوان قدمی به جلو برداشت. و انسان درست زمانی که به چنین حالتی میرسد، از تکلم باز میماند. این حالت طبعاً روی میدهد، البته نه همواره ناخوشایند و یا نامطبوع.
در گفتگوی بعدی مان مایلیم که در همین زمینه بحثمان را دنبال نماییم.

۲۱ فوریه ۱۹۷۴